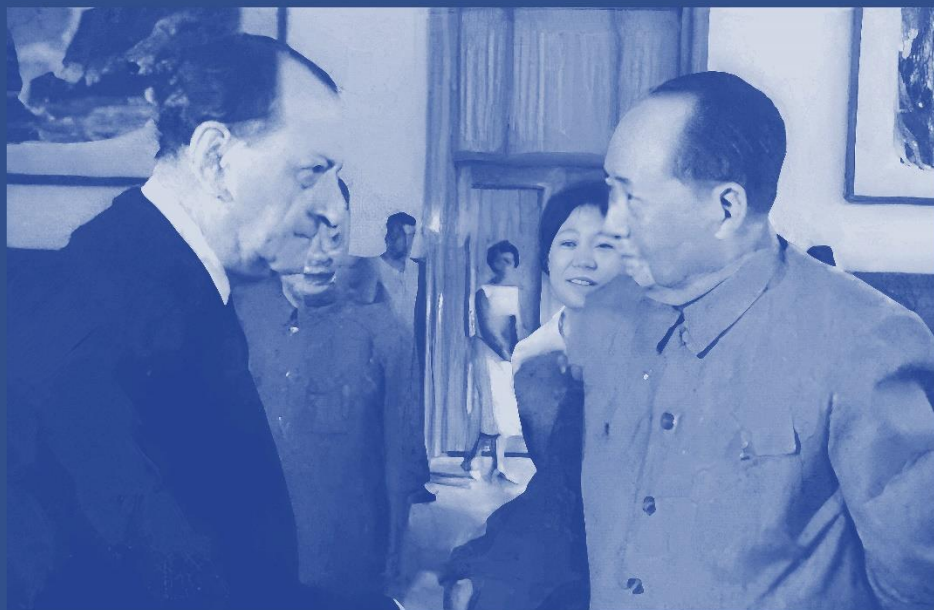


گفت‌وگوی صدر مائو با آندره مالرو

ترجمه‌ی زنجیره





در گندُمزار زَنجِره می خوانند...

این مجلد، مجموعه‌ای از مطالبی است که از دو منبع اصلی گردآوری شده‌اند: نخست، اسناد محرمانه‌ی جمهوری خلق چین؛ و دوم، کتاب ضدخاطرات اثر آندره مالرو، که بازتابی از تأملات شخصی و گفت‌وگوهای وی با مائو تسه‌دون و دیگر رهبران آن دوران است. تلفیق این دو منبع فرصتی بی‌نظیر برای درک عمیق‌تر از رویدادها و ایده‌های مهم تاریخی فراهم می‌کند. /

گفت‌وگوی صدر مائو با آندره مالرو؛ ۱۰ آگوست ۱۹۶۵

[منبع: گفت‌وگوها و اسناد محرمانه‌ی مائوتسه دون، از آرشیو اسناد جمهوری خلق چین.]

مائو: آقای مالرو، چند وقت است که این‌جا هستید؟

مالرو: پانزده-شانزده روزی می‌شود. با معاون نخست‌وزیر، چن یی، دیدار کردم. به این‌آن و چند جای دیگر رفتم و بعد از بازگشت با نخست‌وزیر ژو نلای، ملاقات داشتم.

مائو: آه، به این‌آن رفتید.

مالرو: این سفر به این‌آن باعث شد اطلاعات زیادی از تاریخ انقلاب چین بیاموزم؛ بیشتر از آن‌چه پیشتر می‌دانستم. امروز که در کنار بزرگ‌ترین انقلابی معاصر، پس از لنین، نشسته‌ام، بسیار هیجان‌زده‌ام.

مائو: خیلی خوب گفتید.

مالرو: در این‌آن سختی‌های گذشته‌ی چین را دیدم. مردم در غارها زندگی می‌کردند! عکس‌هایی نیز از خانه‌های چپانگ کای‌شک دیدم. با مقایسه‌ی این دو، می‌توان فهمید چرا انقلاب چین موفق شد.

مائو: این قانون تکامل تاریخی است؛ ضعیف‌ها همیشه می‌توانند بر قدرتمندان پیروز شوند.

مالرو: من هم همین‌طور فکر می‌کنم. من هم یک بار رهبری یک گروه چریکی را بر عهده داشتم؛ اما شرایط ما با شرایط شما قابل مقایسه نیست.

مائو: شنیده‌ام که شما هم درگیر جنگ‌های چریکی بوده‌اید.

مالرو: در مرکز فرانسه چریک بودم و یک ارتش روستایی را علیه نیروهای آلمانی رهبری می‌کردم.

مائو: در اواخر قرن هجدهم، انقلاب فرانسه حکومت فئودالی را سرنگون کرد. آن نیرویی که در ابتدا فئودالیسم را سرنگون کرد، قوی نبود، بلکه ضعیف بود.

مالرو: جالب است. روستایی‌ها هیچ تجربه‌ی جنگی نداشتند و نمی‌دانستند چگونه بجنگند؛ اما تبدیل به جنگجویان بسیار خوبی شدند. در میان سربازان ناپلئون هم بسیاری از این دست بودند. به نظر من، پیش از شما، هیچ‌کس رهبری انقلاب روستایی‌ها را با موفقیت به سرانجام نرسانده است. شما چگونه توانستید روستاییان را به این شجاعت برسانید؟

مائو: این مسأله بسیار ساده است. ما همان غذایی را می‌خوریم و همان لباسی را می‌پوشیدیم که روستاییان می‌پوشیدند، تا رزمندگان احساس کنند که ما از طبقه‌ی خاصی نیستیم. ما روابط طبقاتی روستا را بررسی کردیم، زمین‌های طبقه‌ی زمین‌دار را مصادره کردیم و آن را بین روستاییان تقسیم کردیم.

مالرو: آیا از نظر شما اصلاحات ارضی مهم‌ترین عامل بود؟

مائو: اصلاحات ارضی، دموکراسی و همچنین پیروزی در جنگ. اگر در جنگ پیروز نشوید، چه کسی به حرف شما گوش می‌دهد؟ شکست هم همیشه هست؛ اما باید شکست کمتر و پیروزی بیشتری داشت.

مالرو: در تاریخ دوهزارساله، روستاییان به شکست عادت کرده‌اند؛ پیروزی‌هایشان زیاد نبوده است.

مائو: ما، هم پیروزی داشتیم و هم شکست. حتی کل پایگاه‌های جنوب را از دست دادیم و به شمال عقب‌نشینی کردیم.

مالرو: با این حال، مردم همچنان خاطره‌ی ارتش سرخ را در دل دارند.

مائو: بعداً در شمال پایگاه‌های بسیاری تأسیس کردیم، ارتش را توسعه دادیم، حزب و سازمان‌های مردمی را گسترش دادیم و مردم شمال، زمین‌ها را به دست آوردند. ما پکن، تیانجین، جینان و دیگر شهرهای بزرگ را آزاد کردیم. نیروها به تدریج به چند میلیون نفر رسید و از شمال به جنوب حرکت کردیم. اگر بخواهیم از تجربیات صحبت کنیم، باید به یک نکته‌ی دیگر هم اشاره کنیم؛ این‌که در چین باید بورژوازی ملی و روشنفکران بورژوا را متحد کرد. باید آن‌هایی از بورژوازی ملی و روشنفکران بورژوا را که با دشمن هم‌دست نمی‌شوند، متحد کرد. در یک دوره حتی با بورژوازی بزرگ و چیانگ کای‌شک هم یک جبهه‌ی متحد تشکیل دادیم. اگر چیانگ کای‌شک به ما حمله نمی‌کرد، ما هم به او حمله نمی‌کردیم.

مالرو: چرا چیانگ کای‌شک به شما حمله کرد؟

مائو: او می‌خواست ما را نابود کند، فکر می‌کرد می‌تواند.

مالرو: او تصور می‌کرد حزب کمونیست چین ضعیف است؟

مائو: ما پایگاه‌های زیادی داشتیم که یک‌پنجم جمعیت کل کشور را دربرمی‌گرفت و ارتشی در حدود یک میلیون نفر داشتیم؛ اما چیانگ کای‌شک متفاوت بود. او بیش از چهار میلیون سرباز داشت و از کمک‌های آمریکا برخوردار بود. پایگاه‌های ما بزرگ بودند، اما پراکنده و بدون کمک خارجی.

مالرو: آیا دلیل دیگری هم وجود داشت، مثلاً این‌که چیانگ کای‌شک تنها به قدرت شهرها ایمان داشت؟

مائو: او شهرها و کمک‌های خارجی داشت و در عین حال، جمعیت او در روستاها بیشتر از ما بود.

مالرو: من زمانی که روسیه رفته بودم، با گورکی درباره‌ی این موضوع صحبت کردم. با او درباره‌ی شما صحبت کردم؛ در آن زمان شما هنوز صدر نبودید. گورکی گفت که بزرگ‌ترین دشواری حزب کمونیست چین این است که شهرهای بزرگ را در اختیار ندارد. از او پرسیدم: بدون شهرهای بزرگ، شکست می‌خورند یا موفق می‌شوند؟

مائو: گورکی آن زمان به تو جوابی نداد؟ (مالرو سرش را تکان می‌دهد) او شرایط چین را نمی‌دانست، برای همین بود که نتوانست جوابی به تو بدهد.

مالرو: گورکی معمولاً می‌گفت که دهقانان همه جا شبیه هم هستند. اما من فکر می‌کنم که شرایط هر منطقه متفاوت است.

می‌خواهم یک سؤال بپرسم: چین می‌خواهد بار دیگر چین بزرگ شود. چند قرن پیش، چین از نظر فناوری کشوری قدرتمند بود، مثلاً در تولید ابریشم. بعدها، اروپا از نظر فنی پیشرفته شد و به سلاح و مهمات دست یافت. اکنون چین دوباره به سلاح و مهمات دست یافته و می‌خواهد به کشوری قدرتمند تبدیل شود. البته چین نیاز ندارد که به سبک

اروپا قدرتمند شود؛ بلکه می‌خواهد به سبک خود را در پیش بگیرد. برای این منظور به چه چیزهایی نیاز دارد؟

مائو: به زمان!

مالرو: ما امیدواریم که شما زمان کافی برای این هدف داشته باشید.

مائو: حداقل به چندین دهه زمان نیاز داریم. به علاوه به دوستانی نیز نیاز داریم. مثلاً روابط ما با شما و برقراری روابط دیپلماتیک نوعی از این دوستی است. ما دوستانی داریم که شما نیز یکی از آنها هستید. در عین حال، آیدیت، رئیس حزب کمونیست اندونزی که در حال حاضر در پکن است نیز یکی از دوستان ماست. ما هنوز او را ندیده‌ایم. ما با آیدیت نقاط مشترکی داریم و با شما نیز نقاط مشترکی داریم.

مالرو: این نقاط مشترک متفاوت هستند.

مائو: برخی از آنها یکسان‌اند، مثلاً درباره‌ی نحوه‌ی برخورد با امپریالیسم آمریکا و مقابله با سیاست دوگانه‌ی انگلستان. شما نسبت به انگلستان شفاف‌تر هستید.

مالرو: در واقع، تنها فرانسه است که با سیاست «تدریجی» آمریکا در ویتنام مخالفت کرده.

چن بی: انگلیسی‌ها از تجاوز آمریکا به ویتنام حمایت می‌کنند، اما شما مخالفت می‌کنید.

مالرو: انگلستان مسئله‌ی مالزی را در پیش دارد.

مائو: انگلستان و آمریکا می‌خواهند این مسائل را معاوضه کنند.

مالرو: پس از بازگشت رئیس جمهور دوگل به قدرت، فرانسه به سیاست استعمارگرانه‌ی خود پایان داد. ما هر سال چند صد میلیون فرانک به الجزایر کمک می‌کنیم. خود من به چهار کشور آفریقایی سفر، و استقلال آن‌ها را اعلام کردم. از نظر رئیس جمهور دوگل، چین و فرانسه یک نقطه‌ی مشترک مطلق دارند: اگر جهان تحت سلطه‌ی دو قدرت شوروی و آمریکا باشد، چین نمی‌تواند یک چین واقعی و فرانسه نیز نمی‌تواند یک فرانسه‌ی واقعی باشد.

مائو: درست است، یکی از این قدرت‌ها متحد شماسست و دیگری متحد ما. متحد شما، یعنی آمریکا، نیت خیرخواهانه‌ای نسبت به شما ندارد. متحد ما، یعنی شوروی، نیز نیت خیرخواهانه‌ای نسبت به ما ندارد.

مالرو: بعد از مرگ لنین، وقتی مردم درباره‌ی اتحاد جماهیر شوروی صحبت می‌کردند، به استالین فکر می‌کردند. پس از مرگ استالین، نظام استالین سرنگون شد، حداقل بخشی از آن از بین رفت؛ اما رهبران شوروی وانمود کردند که نظام تغییر نکرده است. خروشچف همین را به من گفت. من فکر می‌کنم که اکنون نظام شوروی متفاوت است، با این‌که از همان واژه‌ها استفاده می‌شود، اما محتوا بسیار متفاوت است.

مائو: او حتی پیش‌تر رفت و گفت که می‌خواهد کمونیسم را بنا کند؛ استالین هرگز چنین چیزی نگفته بود.

مالرو: احساس می‌کنم خروشچف و کوسیگین آدم را به این فکر می‌اندازند که این دیگر آن شوروی ایده‌آل گذشته نیست.

مائو: او نماینده‌ی منافع یک طبقه است، نه منافع توده‌های گسترده‌ی خلق.

مالرو: آن‌ها حتی روش مدیریت اداری حکومت را تغییر داده‌اند.

مائو: شوروی می‌خواهد به راه سرمایه‌داری بازگردد و این را آمریکا و اروپا خوش‌آمد می‌گویند؛ ما ولی این را نمی‌پسندیم.

مالرو: آیا صدر واقعاً معتقد است که آن‌ها می‌خواهند به راه سرمایه‌داری برگردند؟

مائو: بله.

مالرو: من فکر می‌کنم آن‌ها سعی دارند از کمونیسم فاصله بگیرند؛ اما خودشان هم دقیقاً نمی‌دانند کجا می‌خواهند بروند.

مائو: آن‌ها با این شیوهی مبهم، توده‌ها را گمراه می‌کنند. آن‌ها هم تجربه خودشان را دارند. آیا حزب سوسیالیست فرانسه واقعاً به دنبال سوسیالیسم است؟ آیا کمونیست‌های فرانسه به راستی به مارکسیسم باور دارند؟

مالرو: در حزب سوسیالیست فرانسه فقط هفت درصد از اعضا کارگر هستند، بقیه عمدتاً کارمندانند. از این نظر آن‌ها قدرتمند هستند، چون اتحادیه‌هایی دارند که از کارمندان تشکیل شده است. علاوه بر این، برخی از اعضا مالک باغ‌های انگور در جنوب هستند و در واقع مالک زمین به شمار می‌آیند؛ اما درباره‌ی حزب کمونیست فرانسه، موضوع متفاوت است. نقش کشاورزان فرانسه مانند چین نیست، نه فقط از نظر تعداد، بلکه از نظر درصد جمعیت هم کمتر از چین هستند. برای این‌که کمونیست‌های فرانسه نقشی ایفا کنند، دو راه دارند: یا در میان روشنفکران به دنبال قدرت بگردند، یا در میان پرولتاریای واقعی. کمونیست‌های فرانسه ممکن است از نظر احساسی به چین تمایل داشته باشند، اما به دلیل تفاوت شرایط واقعی با چین، در عمل به سوی شوروی متمایل می‌شوند.

مائو: آن‌ها با ما مخالف‌اند.

مالرو: به‌عنوان یک حزب با چین مخالف‌اند، اما کارگران، روشنفکران و کشاورزان با چین مخالفتی ندارند. در حال حاضر، تضادهای داخلی حزب بسیار جدی است. حزب کمونیست فرانسه دارد مانند فرد تنبلی عمل می‌کند که می‌خواهد هر دو طرف را راضی نگه دارد؛ شما احتمالاً بسیاری از این موارد را دیده‌اید.

چن بی: آن‌ها هرگز با ما کنار نیامده‌اند.

مائو: احزاب می‌توانند تغییر کنند. پلخائف و منشویک‌ها همگی مارکسیست بودند، اما بعداً با لنین و بلشویک‌ها مخالفت کردند و از مردم جدا شدند. اکنون تغییر در درون بلشویک‌ها رخ داده است. چین نیز دو آینده دارد: یکی ادامه‌ی راه مارکسیسم-لنینیسم، و دیگری راه تجدیدنظرطلبی. ما طبقاتی داریم که می‌خواهند به راه تجدیدنظرطلبی بروند، مسئله، چگونگی برخورد با آن‌ها است. ما اقداماتی انجام داده‌ایم تا از این راه جلوگیری کنیم؛ اما هیچ‌کس نمی‌تواند تضمین کند که بعد از چند دهه چه مسیری طی خواهد شد.

مالرو: آیا اکنون طبقه‌ی تجدیدنظرطلب در چین به‌طور گسترده وجود دارد؟

مائو: نسبتاً گسترده است، تعدادشان زیاد نیست اما تأثیرگذارند. آن‌ها شامل زمین‌داران قدیمی، دهقانان ثروتمند قدیمی، سرمایه‌داران قدیمی، روشنفکران، خبرنگاران، نویسندگان، هنرمندان و برخی از فرزندان آن‌ها می‌شوند.

مالرو: چرا نویسنده‌ها؟

مائو: برخی نویسندگان دارای افکاری ضد مارکسیستی هستند. ما همه‌ی ساختارهای قبلی را پذیرفته‌ایم. ما در گذشته هنرمند، خبرنگار، نویسنده، استاد یا معلم نداشتیم. این افراد همگی از دوران حزب کومیتانگ به جا مانده‌اند.

په‌یر: من این احساس را دارم که جوانان چین در حال پرورش یافتن در جهتی هستند که صدر مائو پیشنهاد کرده است.

مائو: چه مدت است که این‌جا هستید؟

په‌یر: چهارده ماه؛ از گوانگ‌ژو تا پکن در طول این مسیر چیزهای زیادی آموخته‌ام. بعد از آن، در سفرهای دیپلماتیک شرکت کردم، به مرکز و جنوب چین رفتم و با افتخار از زادگاه صدر، شائوشان، بازدید کردم و همچنین به چانگشا و سیچوان رفتم. اخیراً نیز سفری به شمال شرق داشتم که بسیار جالب بود. در کارخانه‌ها، کمون‌ها، خیابان‌ها و تئاترها با مردم تا حد امکان ارتباط برقرار کردم و حس کردم جوانان مشکلات و تضادهایی را که شما نگران آن‌ها هستید، ندارند.

مائو: شما یک جنبه از پدیده را مشاهده کرده‌اید، اما به جنبه‌ی دیگر توجه نکرده‌اید. جامعه، یکپارچه و ساده نیست، بلکه پیچیده است و در آن امکان‌های بسیاری وجود دارد.

په‌یر: من حس می‌کنم نیرویی وجود دارد که جوانان را هدایت می‌کند و آن‌ها را به سمتی که شما مشخص کرده‌اید، سوق می‌دهد. البته تضادها همچنان وجود خواهند داشت، اما جهت‌گیری مشخص شده است.

مائو: حتماً تضاد وجود خواهد داشت.

مالرو: نظر شما درباره‌ی هدف بعدی در مقابله با رویزیونیسم چیست؟ منظورم در داخل کشور است.

مائو: هدف همان مقابله با رویزیونیسم است و چیز دیگری وجود ندارد. ما با فساد، دزدی، دلال‌بازی و تمامی پایه‌های رویزیونیسم مخالفیم. این مسئله فقط در خارج از حزب نیست، بلکه در داخل حزب هم وجود دارد.

مالرو: هدف بعدی چیست؟ مثلاً در کنگره‌ی حزب آیا باید هدف خاصی تعیین شود؟ آیا این هدف مسائل کشاورزی خواهد بود؟ من احساس می‌کنم مشکلات صنعتی حل شده‌اند یا حداقل به مسیر درستی هدایت شده‌اند.

مائو: مسائل صنعتی و کشاورزی هر دو هنوز حل نشده‌اند.

مالرو: من در شی‌آن از یک کارخانه‌ی نساجی بازدید کردم. در فرانسه صنعت نساجی ارتباط زیادی با انقلاب داشته است. در سال‌های ۱۷۸۹، ۱۸۳۰، ۱۸۴۰ و ۱۸۵۱ این طور بود، مخصوصاً در لیون، زیرا کارگران نساجی فقیرترین بودند. من در شی‌آن دیدم که صنعت نساجی به سطح پیش از آزادی شانگهای رسیده است. بیشتر ماشین‌آلات ساخت چین هستند و تعداد ماشین‌آلات زیاد و تعداد کارگران کم است. به وضوح حزب چین می‌تواند در صنعت نساجی سیاست‌هایی که قصد دارد اعمال کند، اجرا نماید؛ اما در مقابل، در بخش کشاورزی، زمین‌های قابل کشت بسیار کم است، که وضعیت دولت چین را دشوار می‌کند. آیا اکنون در زمینه‌ی کشاورزی برنامه‌ای برای راه‌اندازی یک جنبش بزرگتر از سطح کمون‌های خلق در نظر دارید؟

مائو: در ساختار سازمانی و روابط تولید در کمون‌های خلق تغییرات زیادی نخواهیم داد، اما از نظر فنی شروع به تغییرات کرده‌ایم.

مالرو: آیا فکر می‌کنید می‌توان مقدار زمین‌های کشاورزی را افزایش داد؟

مائو: می‌توان مقداری افزایش داد، اما اصلی‌ترین مسئله، افزایش تولید در مساحت واحد است. مقالات زیادی در این باره وجود دارد. امروز بیشتر صحبت نمی‌کنم. لطفاً از طرف من به رئیس‌جمهور شما سلام برسانید.

مالرو: درباره‌ی سیاست خارجی، من قبلاً با نخست‌وزیر زو و معاون نخست‌وزیر چن صحبت کرده‌ام، دیگر نیازی به تکرار برای صدر ندارم. امروز در مورد مسائل اساسی‌ای صحبت کردیم که رئیس‌جمهور دوگل بسیار به آن‌ها توجه دارد. از ملاقات امروز ممنونم و سلام رئیس‌جمهور دوگل را به شما می‌رسانم. (هنگام خروج)

مائو: من با نمایندگان مجلس فرانسه ملاقات کرده‌ام.

مالرو: من به حرف‌های نمایندگان مجلس هیچ وقت باور ندارم.

مائو: آن‌ها نسبت به آمریکا دیدگاه‌های روشنی مثل تو ندارند.

مالرو: شاید به این دلیل است که من مسئولیت بیشتری دارم.

گفت‌وگویی با آندره مالرو؛ ۱۹۶۵

[منبع: کتاب ضدخطرات اثر آندره مالرو.]

ماثو می‌گوید: «پلخانوف و منشویک‌ها مارکسیست بودند، حتی لنینیست. [اما] آن‌ها خود را از توده‌ها جدا کردند و در نهایت یا به روی بلشویک‌ها اسلحه کشیدند یا عمدتاً تبعید یا اعدام شدند.

اکنون هر کمونیستی دو راه پیش رو دارد: مسیر سازندگی سوسیالیستی یا مسیر رویزیونیسم. ما دیگر در مرحله خوردن پوست درخت نیستیم، اما به جایی رسیده‌ایم که روزانه فقط یک کاسه برنج داشته باشیم. پذیرش رویزیونیسم یعنی گرفتن همین کاسه برنج. همان‌طور که گفتم، انقلاب را با شورشیان دهقانی آغاز کردیم. سپس آن‌ها را علیه شهرهایی که در دست کومیتانگ بود، هدایت کردیم. اما جانشین کومیتانگ، حزب کمونیست چین نبود، هرچند این حزب بسیار مهم بود؛ بلکه جانشین کومیتانگ «دموکراسی نوین» بود. تاریخ انقلاب و ضعف پرولتاریای شهرهای بزرگ، کمونیست‌ها را وادار به همکاری با خرده‌بورژوازی کرد. به همین دلیل، انقلاب ما در نهایت شباهتی به انقلاب روسیه نخواهد داشت، همان‌طور که انقلاب روسیه شبیه انقلاب شما نبود. حتی امروز، لایه‌های گسترده‌ای از جامعه ما به‌گونه‌ای شکل گرفته‌اند که فعالیت‌شان ناگزیر به سوی رویزیونیسم گرایش دارد. آن‌ها تنها می‌توانند آن‌چه را می‌خواهند با گرفتن از توده‌ها به دست آورند».

به یاد استالین می‌افتم: «ما انقلاب اکتبر را به وجود نیاوردیم که قدرت را به کولاک‌ها بسپاریم!»

ماتو ادامه می‌دهد: «فساد، قانون‌شکنی، تکبر روشنفکران، تمایل به افتخارآفرینی برای خانواده با تبدیل شدن به یک کارمند اداری و دیگر دست‌ها را آلوده نکردن، همه این حماقت‌ها فقط علائم هستند؛ چه درون حزب و چه بیرون آن. علت آن‌ها شرایط تاریخی است، اما همچنین شرایط سیاسی».

می‌دانم که نظریه او چیست: ابتدا انتقاد را تحمل نمی‌کنید، سپس خودانتقادی را کنار می‌گذارید، بعد خود را از توده‌ها جدا می‌کنید، و چون حزب فقط می‌تواند نیروی انقلابی خود را از توده‌ها بگیرد، اجازه می‌دهید که طبقه‌ای جدید شکل بگیرد؛ و در نهایت، مانند خروشچف، همزیستی مسالمت‌آمیز با ایالات متحده را اعلام می‌کنید، و آمریکایی‌ها در ویتنام مستقر می‌شوند. هنوز گفته قدیمی او را فراموش نکرده‌ام: «در اینجا، هفتاد درصد مردم دهقانان فقیر هستند و حس آن‌ها نسبت به انقلاب هرگز اشتباه نکرده است». او به تازگی توضیح داده است که چگونه این را تفسیر می‌کند: باید از توده‌ها آموخت تا بتوان به آن‌ها آموزش داد.

او می‌گوید: «به همین دلیل است که رویزیونیسم شوروی ... یک ارتداد است».

او ادامه می‌دهد: «وقتی خروشچف آخرین بار این‌جا آمد، پس از بازگشت از کمپ دیوید، به سازش با امپریالیسم آمریکا باور داشت. او تصور می‌کرد که تناقض‌ها تقریباً از بین رفته‌اند. حقیقت این است که تناقض‌های ناشی از پیروزی دردناک‌تر از تناقض‌های قدیمی نیستند؛ خوشبختانه، آن‌ها تقریباً به همان عمق هستند. بشریت اگر

به حال خود رها شود، لزوماً سرمایه‌داری را بازنمی‌گرداند (به همین دلیل ممکن است شما حق داشته باشید که بگویید به مالکیت خصوصی وسایل تولید بازنمی‌گردند)، اما نابرابری را بازمی‌گرداند. یعنی نیروهای متمایل به ایجاد طبقات جدید قدرتمند را. ما به‌تازگی عناوین نظامی و نشان‌های رتبه‌ای را حذف کرده‌ایم؛ هر «کادری» دست‌کم یک روز در هفته دوباره کارگر می‌شود؛ قطارهایی پر از شهرنشین‌ها به کمون‌های خلق می‌روند. خروش‌چف فکر می‌کرد که انقلاب وقتی تمام می‌شود که یک حزب کمونیست قدرت را به دست گرفته باشد، گویی که مسئله فقط مسئله آزادی ملی است.

لنین به خوبی می‌دانست که در این مرحله، انقلاب تازه آغاز شده است. نیروها و سنت‌هایی که او به آن‌ها اشاره می‌کرد، فقط میراث بورژوازی نیستند. آن‌ها همچنین سرنوشت ما هستند... رویزیونیست‌ها علت و معلول را اشتباه می‌گیرند. برابری، به خودی خود مهم نیست، بل به این دلیل مهم است که برای کسانی که ارتباط خود را با توده‌ها از دست نداده‌اند، [این مقوله چیزی] طبیعی است... شما کاسیگین را در کنگره بیست‌وسوم به یاد دارید! «کمونیسم یعنی بالا بردن استانداردهای زندگی»، البته! و شنا کردن یعنی پوشیدن یک شلوارک! استالین کولاک‌ها را نابود کرد. مسئله فقط جایگزین کردن تزار با خروش‌چف نیست، یا یک بورژوازی با بورژوازی دیگر، حتی اگر آن را کمونیست بنامیم. افکار، فرهنگ و عاداتی که چین را به جایی رساندند که ما از آن‌جا به دستش گرفتیم، باید از بین بروند؛ افکار، عادات و فرهنگ پرولتاریایی چین، که هنوز وجود ندارد، باید ظهور کند».

«آن‌چه در آن اصطلاح پیش پا افتاده «رویزیونیسم» بیان می‌شود، مرگ انقلاب است. کاری که ما به‌تازگی در ارتش انجام داده‌ایم، باید در همه‌جا انجام شود. من به شما گفته‌ام

که انقلاب نیز همه جا است. به شما گفته ام که انقلاب یک احساس است. اگر تصمیم بگیریم آن را به چیزی که روس ها اکنون انجام می دهند، یعنی یک احساس گذشته، تبدیل کنیم، همه چیز از هم خواهد پاشید. انقلاب ما نمی تواند فقط تثبیت گذشته باشد».

من تنها با توده ها هستم. منتظرم...



ما را در تلگرام دنبال کنید @zanjarehh